دیوان اشعار

کسائی مروزی

بسم الله الرحمن الرحیم

دیوان اشعار کسائی مروزی

نویسنده:

کسائی مروزی

ناشر چاپی:

نشر بنیاد

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
دیوان اشعار کسائی مروزی ----- ۱۱
مشخصات کتاب ----- ۱۱
زندگینامه ----- ۱۱
دیوان اشعار ----- ۱۲
سوگنامه ----- ۱۲
موی سپید و روی سیاه ... ----- ۱۹
به شاهراه نیاز ----- ۱۹
دشمنی مذهبی ----- ۱۹
به نوبهار ... ----- ۲۰
جنازهٔ دوست ----- ۲۰
نرگس ----- ۲۰
مرگ امیر ----- ۲۰
سرخ رویی و زرد رویی ----- ۲۱
مردم و زمانه ----- ۲۲
زلف معشوق ----- ۲۲
شعر و غزل ----- ۲۲
آن خوشه های رز ... ----- ۲۳
دولت سامانیان و بلعمیان ----- ۲۳
صبح و نبید ----- ۲۳
شنبلید ، در میان خوید ----- ۲۵
گاڒر ----- ۲۵
دیده و اشک ----- ۲۶

بهار ---- ۲۶
خضاب شاعر ---- ۲۶
نیلوفر کبود ---- ۲۸
خواری مُرده ---- ۲۸
نقش دوست ---- ۲۸
مدح حضرت علی (ع) ---- ۲۸
اعضای معشوق ---- ۲۹
کتان و ماه ---- ۲۹
برف پیری ---- ۲۹
پیری ---- ۳۱
طلبِ جام ---- ۳۱
پنجاه سالگی شاعر ---- ۳۲
شکفتن لاله و قدح ---- ۳۳
دردِ پیری ---- ۳۳
ای گلفروش ... ---- ۳۳
مرغک سرود سرای ---- ۳۴
پیری و پشیمانی ---- ۳۴
در نقاشی و شاعری ... ---- ۳۴
آبی ... ---- ۳۴
به سفلگان ---- ۳۵
فضل امیرالمؤنین ---- ۳۶
نوروز ---- ۳۹
غزل ---- ۳۹
دستش از پرده برون آمد ... ---- ۳۹

مخلوق پرستی و توبه از می ----- ۴۰
قطرهٔ باران ----- ۴۰
عبرت ----- ۴۰
برگشت چرخ ... ----- ۴۱
جامه و کفن ----- ۴۱
آسیای زمانه ----- ۴۱
حکمت ----- ۴۱
عزت نفس ----- ۴۳
ای طبع سازوار ... ----- ۴۳
وصف شراب ----- ۴۳
می و ماه و مریخ ----- ۴۴
بخشندگی ممدوح ----- ۴۴
تف و تاب ----- ۴۴
ابیات پراکنده از فرهنگهای لغت ----- ۴۵
شمارهٔ ۱ ----- ۴۵
شمارهٔ ۲ ----- ۴۵
شمارهٔ ۳ ----- ۴۶
شمارهٔ ۴ ----- ۴۶
شمارهٔ ۵ ----- ۴۶
شمارهٔ ۶ ----- ۴۶
شمارهٔ ۷ ----- ۴۶
شمارهٔ ۸ ----- ۴۷
شمارهٔ ۹ ----- ۴۷
شمارهٔ ۱۰ ----- ۴۷

شماره ۱۱ ----- ۴۷
شماره ۱۲ ----- ۴۷
شماره ۱۳ ----- ۴۸
شماره ۱۴ ----- ۴۸
شماره ۱۵ ----- ۴۹
شماره ۱۶ ----- ۴۹
شماره ۱۷ ----- ۴۹
شماره ۱۸ ----- ۴۹
شماره ۱۹ ----- ۴۹
شماره ۲۰ ----- ۴۹
شماره ۲۱ ----- ۴۹
شماره ۲۲ ----- ۵۰
شماره ۲۳ ----- ۵۰
شماره ۲۴ ----- ۵۰
شماره ۲۵ ----- ۵۰
شماره ۲۶ ----- ۵۰
شماره ۲۷ ----- ۵۰
شماره ۲۸ ----- ۵۰
شماره ۲۹ ----- ۵۱
شماره ۳۰ ----- ۵۱
شماره ۳۱ ----- ۵۱
شماره ۳۲ ----- ۵۲
شماره ۳۳ ----- ۵۲
شماره ۳۴ ----- ۵۲

شماره ۳۵ ----- ۵۲
شماره ۳۶ ----- ۵۲
شماره ۳۷ ----- ۵۳
شماره ۳۸ ----- ۵۳
شماره ۳۹ ----- ۵۳
شماره ۴۰ ----- ۵۳
شماره ۴۱ ----- ۵۳
شماره ۴۲ ----- ۵۳
شماره ۴۳ ----- ۵۴
شماره ۴۴ ----- ۵۴
شماره ۴۵ ----- ۵۴
شماره ۴۶ ----- ۵۴
شماره ۴۷ ----- ۵۵
شماره ۴۸ ----- ۵۵
شماره ۴۹ ----- ۵۵
شماره ۵۰ ----- ۵۵
شماره ۵۱ ----- ۵۵
شماره ۵۲ ----- ۵۵
شماره ۵۳ ----- ۵۶
شماره ۵۴ ----- ۵۶
شماره ۵۵ ----- ۵۶
شماره ۵۶ ----- ۵۶
رباعیها ----- ۵۶
هستی ----- ۵۶

تیغ خورشید ----- ۵۶
پیغام فلک ----- ۵۷
درباره مرکز ----- ۵۸

دیوان اشعار کسائی مروزی

مشخصات کتاب

سرشناسه : کسائی مروزی، ۳۴۱ - ۳۹۴؟ق.

عنوان قراردادی : دیوان .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : گزیده اشعار کسائی مروزی/ به انتخاب و شرح جعفر شعار.

مشخصات نشر : تهران: چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۶۶.

مشخصات ظاهری : ۷۶ ص.

فروست : مجموعه ادب فارسی؛ ۸.

شابک : ۲۷۰ریال ؛ ۳۲۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۱۶۰۰ریال (چاپ پنجم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : ص.ع.لاتینی شده: Jafar Shear: Gozide -ye Ashar-e Kesai.

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۷۴.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۷۵] - ۷۶.

موضوع : کسائی مروزی، ۳۴۱-۳۹۴؟ق.-- نقد و تفسیر

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده : شعار، جعفر، ۱۳۰۴-۱۳۸۰.، مصحح

شناسه افزوده : بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی. چاپ و نشر بنیاد

رده بندی کنگره : PIR۴۵۰۷/د۹۱ ۱۳۶۶

رده بندی دیویی : ۸فا۱/۲۱

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۶-۹۱۷

زندگینامه

مجدالـدین ابوالحسن کسایی مروزی (زاده ۳۴۱ ه.ق در مرو) ، شـاعر ایرانی در نیمهٔ دوم سـده چهارم هجری و (شایـد) آغاز سـده پنجم هجری است. چنـان که از نامش برمی آیـد و خود وی نیز به این امر اشاره دارد اهل مرو بود. کسایی در اواخر دوره سامانیان و اوایل دوره غزنویان می زیسـته است. زمان وفات او بدرستی معلوم نیست. اما از قصـیده ای که در پنجاه سالگی خود سروده مسلم است که وفاتش بعد از سال ۳۹۰ هجری بوده است.

دیوان اشعار

سوگنامه

باد صبا درآمد فردوس گشت صحرا

آراست بوستان را نیسان به فرش دیبا

آمد نسیمِ سنبل با مشک و با قرنفُل

آورد نامهٔ گل باد صبا به صهبا

کهسار چون زمرّد نقطه زده ز بُسَّد

کز نعت او مُشَعبد حیران شده ست و شیدا

آبِ کبود بوده چون آینه زدوده

صندل شده ست سوده کرده به می مُطرّا

رنگ نبید و هامون پیروزه

گشت و گلگون

نخل و خدنگ و زیتون چون قبّه های خضرا

دشت است یا سِتبرق باغ است یا خُوَرنق

یک با دگر مطابق چون شعر سعد و اسما

ابر آمد از بیابان چون طیلسان رُهبان

برق از میانش تابان چون بُسّدین چلیپا

آهو همی گُرازد ، گردن همی فرازد

گه سوی کوه تازد گه سوی راغ و صحرا

آمد کلنگ فرخ همرنگ چرخ دورخ

همچون سپاه خَلُّخ صف برکشیده سرما

بر شاخ سرو بلبل با صد هزار غلغل

دُرّاج باز بر گل چون عُروه پیش عَفرا

قمری به یاسمن بر ساری به نسترن بر

نارو به نارون بر برداشتند غوغا

باغ از حریر حُلّه بر گل زده مظله

مانند سبز کِلّه بر تکیه گاه دارا

گلزار با تأسف خندید بی تکلّف

چون پیش تخت یوسف رخسارهٔ زلیخا

گل باز کرده دیده باران برو چکیده

چون خوی فرو دویده بر عارض چو دیبا

گلشن چو روی لیلی یا چون بهشت مولی

چون طلعت تجلّی بر کوه طور سینا

سرخ و سیه شقایق هم ضدّ و هم موافق

چون مؤمن و منافق پنهان و آشکارا

سوسن لطیف و شیرین چون خوشه های پروین

شاخ و ستاک نسرین چون برج ثور و جوزا

وان ارغوان به کَشّی با صدهزار خوشّی

بیجادهٔ بدخشی برتاخته به مینا

یاقوت وار لاله بربرگ لاله ژاله

کرده بدو حواله غواص دُرّ دریا

شاه اسپرغم رسته چون جعد برشکسته

وز جای برگسسته کرده نشاط بالا

وان نرگس مصور چون لؤلؤ منور

زر اندر و مدوّر چون ماه بر ثریا

عالم بهشت گشته عنبر سرشت گشته

کاشانه زشت گشته صحرا چو روی حورا

ای سبزهٔ خجسته از دست برف جسته

آراسته نشسته چون صورت مُهنّا

دانم که پرنگاری سیراب و آبداری

چون نقش نو بهاری آزاده طبع و برنا

گر تخت خسروانی ور نقش چینیانی

ور جوی مولیانی پیرایهٔ بخارا

هم نگذرم سوی تو هم ننگرم

سوی تو

دل ناورم سوی تو اینک چک تبرّا

کاین مشکبوی عالم وین نوبهار خرم

بر ما چنان شد از غم چون گور تنگ و تنها

بیزارم از پیاله وز ارغوان و لاله

ما و خروش و ناله کنجی گرفته مأوا

دست از جهان بشویم عزّ و شرف نجویم

مدح و غزل نگویم مقتل کنم تقاضا

میراث مصطفی را فرزند مرتضی را

مقتول کربلا را تازه کنم تولّا

آن نازش محمد پیغمبر مؤبَّد

آن سید ممجّد شمع و چراغ دنیا

آن میر سربریده در خاک خوابنیده

از آب ناچشیده گشته اسیر غوغا

تنها و دلشکسته بر خویشتن گرسته

از خان و مان گسسته وز اهل بیت آبا

از شهر خویش رانده وز ملک بر فشانده

مولی ذلیل مانده بر تختِ ملک مولی

مجروح خیره گشته ایام تیره گشته

بدخواه چیره گشته بی رحم و بی محابا

بیشرم شمر کافر ملعون سنان ابتر

لشکر زده برو بر چون حاجیان بطحا

تیغ جفا کشیده بوق ستم دمیده

بی آب کرده دیده تازه شده معادا

آن کور بسته مطرد بی طوع گشته مرتد

بر عترت محمد چون ترک غز و یغما

صفین و بدر و خندق حجت گرفته با حق

خیل یزید احمق یک یک به خونْش کوشا

پاکیزه آل یاسین گمراه و زار و مسکین

وان کینه های پیشین آن روز گشته پیدا

آن پنجماهه کودک باری چه کرد ویحک !

کز پای تا به تارک مجروح شد مفاجا

بیچاره شهربانو مصقول کرده زانو

بیجاده گشته لؤلؤ بر درد ناشکیبا

آن زینب غریوان اندر میان دیوان

آل زیاد و مروان نظّاره گشته عمدا

مؤمن چنین تمنی هرگز کند ؟ نگو ، نی !

چونین نکرد مانی ، نه هیچ گبر و ترسا

آن بیوفا و غافل غره شده به باطل

ابلیس وار و جاهل کرده به کفر مبدا

رفت و گذاشت گیهان دید آن بزرگ برهان

وین

رازهای پنهان پیدا کنند فردا

تخم جهان بی بر این است و زین فزون تر

کهتر عدوی مهتر نادان عدوی دانا

بر مقتل ای کسایی برهان همی نمایی

گر هم بر این بپایی بی خار گشت خرما

مؤمن درم پذیرد تا شمع دین بمیرد

ترسا به زر بگیرد سمّ خر مسیحا

تا زنده ای چنین کن دلهای ما حزین کن

پیوسته آفرین کن بر اهل بیت زهرا

موی سپید و روی سیاه ...

چون سر من سپید دید بتم

گفت تشبیه شیب و سخت عجب

گفت : موی سپید و روی سیاه

همچو روز است در میانهٔ شب !

به شاهراه نیاز

به شاهراه نیاز اندرون سفر مسگال

که مرد کوفته گردد بدان ره اندر سخت

وگر خلاف کنی طمع را و هم بروی

بدرّد ار به مَثَل آهنین بود هملخت

دشمنی مذهبی

هیچ نپذیری چون ز آل نبی باشد مرد

زود بخروشی و گویی نه صواب است ، خطاست

بی گمان ، گفتن تو باز نماید که تو را

به دل اندر غضب و دشمنی آل عباست

به نوبهار ...

به نوبهار جهان تازه گشت و خرم گشت

درخت سبز عَلَم گشت و خاک مُعْلَم گشت

نسیم نیمشبان جبرئیل گشت مگر

که بیخ و شاخ درختان خشک مریم گشت

جنازهٔ دوست

جنازهٔ تو ندانم کدام حادثه بود

که دیده ها همه مصقول کرد و رخ مجروح

از آب دیده چو طوفان نوح شد همه مرو

جنازهٔ تو بر آن آب همچو کشتی نوح

نرگس

نرگس نگر ، چگونه همی عاشقی کند

بر چشمکان آن صنم خَلُّخی نژاد

گویی مگر کسی بشد ، از آب زعفران

انگشت زرد کرد و به کافور بر نهاد

مرگ امیر

آن کس که بر امیر در مرگ باز کرد

بر خویشتن نگر نتواند فراز کرد

سرخ رویی و زرد رویی

نورد بودم ، تا ورد من مُورَّد بود

برای ورد مرا ترک من همی پرورد

کنون گران شدم و سرد و نانورد

شدم

از آن سبب که به خیری همی بپوشم ورد

مردم و زمانه

نانوردیم و خوار و این نه شگفت

که بر وردِ خار نیست نورد

مردم اندر خور زمانه شده ست

نرد چون شاخ گشت و شاخ چون نرد

زلف معشوق

کمند زلف را ماند چو برهم بافتن گیرد

سپاه زنگ را ماند چو بر هم تاختن گیرد

معقرب زلف مشکینش معلق بر رخ روشن

چنان چون عنبرین عقرب که زهره در دهن گیرد

گهی همچون شبه باشد که بر خورشید برپاشی

گهی همچون شبی باشد که در روزی وطن گیرد

چو ساکن باشد از جنبش ، مثال قد او دارد

چو دیگر بار خم گیرد نشان قدِ من گیرد

گهی از گل سلب سازد گهی از مه رقم دارد

گهی رسم صنم آرد گهی طبع سمن گیرد

خم زلفش یکی دام است چون خورشید و مه گیرد

سر زلفش یکی شست است کو سیمین ذَقَن گیرد

شعر و غزل

ای آنکه جز از شعر و غزل هیچ نخوانی

هرگز نکنی سیر دل از تُتبُل و ترفند

زیبا بود ار مرو بنازد به کسایی

چونانکه جهان جمله به استاد سمرقند

آن خوشه های رز ...

آن خوشه های رز نگر آویخته سیاه

گویی همی شبه به زمرد در اوژنند

وان بانگ چَزد بشنو ، از باغ نیمروز

همچون سفال نو که به آبش فرو زنند

دولت سامانیان و بلعمیان

به وقت دولت سامانیان و بلعمیان

چنین نبود جهان با نهاد و سامان بود

صبح و نبید

صبح آمد و علامت مصقول بر کشید

وز آسمان شمامهٔ کافور بر دمید

گویی که دوست قُرطهٔ شَعر کبود خویش

تا جایگاه ناف به عمدا فرو درید

در شد به چتر ماه سنانهای آفتاب

ور چند جِرم ماه سر اندر سپر کشید

خورشید با سهیل عروسی کند همی

کز بامداد کِلّهٔ مصقول بر کشید

وان عکس آفتاب نگه کن ؛ علم علم

گویی به لاژورد می سرخ

بر چکید

یا بر بنفشه زار گل نار سایه کرد

یا برگ لاله زار همی بر چکد به خوید

یا آتش شعاع ز مشرق فروختند

یا پرنیان لعل کسی باز گسترید

جام کبود و سرخ نبید آر ، کآسمان

گویی که جامهای کبود است پر نبید

جام کبود و بادهٔ سرخ و شعاع زرد

گویی شقایق است و بنفشه ست و شنبلید

چون خوش بود نبید بر این تیغ آفتاب

خاصه که عکس او به نبید اندرون فتید

آن روشنی که چون به پیاله فرو چکد

گویی عقیق سرخ به لؤلؤ فرو چکید

وان صاف می که چون به کف دست بر نهی

کف از قدح ندانی ، نی از قدح نبید

شنبلید ، در میان خوید

بگشای چشم و ، ژرف نگه کن به شنبلید

تابان به سان گوهر ، اندر میان خوید

بر سان عاشقی که ز شرم رخان خویش

دیبای سبز را به رخ خویش بر کشید

گازُر

کوی و جوی از تو کوثر و فردوس

دل و جامه ز تو سیاه و سپید

رخ نو هست مایهٔ تو ، اگر

مایهٔ گازران بود خورشید

دیده و اشک

دو دیدهٔ من و از دیده اشک دیدهٔ من

میان دیده و مژگان ستاره وار پدید

به جَزع ماند یک بر دگر سپید و سیاه

به رشته کرده همه گرد جَزع مروارید

بهار

زاغ بیابان گزید خود به بیابان سزید

باد به گل بر بَزید گل به گل اندر غژید

یاسمن لعل پوش سوسن گوهر فروش

بر زنخ پیلگوش نقطه زد و بشکلید

دی به دریغ اندرون ماه به میغ اندرون

رنگ به تیغ اندرون شاخ زد و آرمید

سرکش بربست رود باربدی زد سرود

وز می سوری درود سوی بنفشه رسید

خضاب شاعر

از خضاب من و موی سیه کردن من

گر همی رنج خوری ، بیش مخور ، رنج مبر !

غرضم زو نه جوانی است

، بترسم که زِ من

خرد پیران جویند و نیابند مگر !

نیلوفر کبود

نیلوفر کبود نگه کن میان آب

چون تیغ آب داده و یاقوت آبدار

همرنگ آسمان و به کردار آسمان

زردیش بر میانه چو ماه ده و چار

چون راهبی که دو رخ او سال و ماه زرد

وز مِطرَف کبود ردا کرده و ازار

خواری مُرده

دانم که هیچ کس نکند مرثیت مرا

دانم که مرده بر دل میراثخوار ، خوار

فرزند من یتیم و سر افکنده گرد کوی

جامه وَسَخ گرفته و در خاک ، خاکسار

نقش دوست

میانه دل من صورت تو بیخ زده ست

چو مُهر کش نتوان باز کندن از دیوار

مدح حضرت علی (ع)

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر

بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

آن کیست بدین حال و که بوده است و که باشد ؟

جز شیر خداوند جهان ، حیدر کرّار

این دین هدی را به مثل دایره ای دان

پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار

علم همه عالم به علی داد پیمبر

چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار

اعضای معشوق

قامت چون سرو روانش نگر

آخته ، آن موی میانش نگر

زلف و رخش دیدی و اکنون بیا

آن لب شیرین و زبانش نگر

کَشّی آن چشم سیاهش ببین

خوشّی آن تنگ دهانش نگر

بُرد به یک ضربه دل و جان من

آن نَدَب و داو گرانش نگر

کتان و ماه

تا تو آن خیش ببستی به سر اندر ، پسرا

بر دلم گشت فزون از عدد ریشه ش ریش

ماهرویا ، به سر خویش ، تو آن خیش مبند

نشنیدی که کند ماه تبه جامهٔ خیش ؟

برف پیری

بنفشه زار بپوشد روزگار به برف

درونه گشت چنار و زریر شد شنگرف

که برف از ابر فرود آید ، ای عجب ، هر سال

از ابر من به

چه معنی همی بر آید برف ؟

از این زمانهٔ جافی و گردش شب و روز

شگرف گشت صبور و صبور گشت شگرف

گذشت دور جوانی و ، عهد نامهٔ او

سپید شد که نه خطش سیاه ماند ، نه حرف

غلاف و طرف رخم مشک بود و غالیه بود

کنون شمامهٔ کافور شد غلاف و طَرف

ایا کسایی ، کن از پای بند ژرف چنین

که بر طریق تو چاهی است سخت و محکم و ژرف

پیری

پیری مرا به زرگری افگند ، ای شگفت

بی گاه دود ، زردم و همواره سُرف سُرف

زرگر فرو فشاند کُرف سیه به سیم

من باز برفشانم سیم سره به کُرف

طلبِ جام

ای خواجهٔ مبارک بر بندگان شفیق

فریاد رس که خون رهی ریخت جاثلیق

یک جام خون بچهٔ تاکم فرست ، از آنک

هم بوی مشک دارد و هم گونهٔ عقیق

تا ما به یاد خواجه دگر بار پر کنیم

ار خون خوشه ، اَکحَل و قیفال و باسلیق

پنجاه سالگی شاعر

به سیصد و چهل یک رسید نوبت سال

چهارشنبه و سه روز باقی از شوال

بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم

سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال

ستوروار بدین سان گذاشتم همه عمر

که بَرده گشتهٔ فرزندم و اسیر عیال

به کف چه دارم از این پنجَه شمرده تمام

شمارنامهٔ با صدهزار گونه وبال

من این شمار آخر چگونه فصل کنم

که ابتداش دروغ است و انتهاش مُحال

درم خریدهٔ آزم ، ستم رسیدهٔ حرص

نشانهٔ حَدَثانم ، شکار ذلّ سؤال

دریغ فر جوانی ، دریغ عمر لطیف

دریغ صورت نیکو ، دریغ حسن و جمال !

کجا شد آن همه خوبی ، کجا شد آن همه عشق ؟

کجا شد آن همه نیرو ، کجا شد آن همه حال ؟

سرم به گونهٔ شیر

است و دل به گونهٔ قیر

رخم به گونهٔ نیل است و تن به گونهٔ نال

نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز

چو کودکان بدآموز را نهیب دوال

گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود

شدیم و شد سخن ما فسانهٔ اطفال

ایا کسایی ، پنجاه بر تو پَنجه گذاشت

بکند بال تو را زخم پنجه و چنگال

تو گر به مال و اَمَل بیش از این نداری میل

جدا شو از امل و گوشِ وقتِ خویش بمال

شکفتن لاله و قدح

شکفت لاله ، تو زیغال بشکفان که همی

ز پیش لاله به کف بر نهاده به زیغال

دردِ پیری

از عمر نمانده ست بر من مگر آمُرغ

در کیسه نمانده ست بر من مگر آخال

تا پیر نشد مرد نداند خطر عمر

تا مانده نشد مرغ نداند خطر بال

ای گمشده و خیره و سرگشته کسایی

گواژه زده بر تو امن ریمن و محتال

ای گلفروش ...

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت

مردم کریم تر شود اندر نعیم گل

ای گلفروش ، گل چه فروشی برای سیم

وز گل عزیزتر ، چه ستانی به سیم گل ؟

مرغک سرود سرای

سرود گوی شد آن مرغک سرود سرای

چو عاشقی که به معشوق خود دهد پیغام

همی چه گوید ؟ گوید که : عاشقا ، شبگیر

بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام

پیری و پشیمانی

جوانی رفت و پنداری بخواهد کرد بدرودم

بخواهم سوختن دانم که هم اینجا بپرهودم

به مدحت کردن مخلوق ، روحِ خویش بشخودم

نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستودم

در نقاشی و شاعری ...

هر چند در صناعت نقش و علوم شعر

جز مر تو را روا نبود سرفراشتن

اوصاف خویشتن نتوانی به شعر گفت

تمثال خویشتن نتوانی نگاشتن

آبی ...

آبی ، مگر چو من ز غم عشق زرد گشت

از شاخ ، همچو چوک بیاویخت خویشتن

به سفلگان

عَصیب و گُرده برون

کن ، وزو زَوَنج نورد

جگر بیاژن و آگنج ازو بسامان کن

بجوش گردن و بالان و زیره باکن از وی

نمک بسای و گذر بر تَبَنْگوی نان کن

به گربه ده و به عَکّه سُپُرز وخیم همه

و گر یتیم بدزدد بزنش و تاوان کن

وزین همه که بگفتم نصیب روز بزرگ

غدود و زهره و سرگین و خون بوگان کن

زه ای کسایی ، احسنت ، گوی و چونین گوی

به سفلگان بر فَریَه کن و فراوان کن

فضل امیرالمؤنین

فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤنین

فضل حیدر ، شیر یزدان ، مرتضای پاکدین

فضل آن کس کز پیمبر بگذری فاضل تر اوست

فضل آن رکن مسلمانی ، امام المتّقین

فضل زین الاصفیا ، داماد فخر انبیا

کآفریدش خالق خلق آفرین از آفرین

ای نواصب ، گر ندانی فضل سرّ ذوالجلال

آیت قربی نگه کن و آنِ اصحاب الیمین

قل تعالو ندع بر خوان ، ور ندانی گوش دار

لعنت یزدان ببین از نبتهل تا کاذبین

لا فتی الّا علی برخوان و تفسیرش بدان

یا که گفت و یا که داند گفت جز روح الیمین ؟

آن نبی ، وز انبیا کس نی به علم او را نظر

وین ولی ، وز اولیا کس نی به فضل او را قرین

آن چراغ عالم آمد ، وز همه عالم بدیع

وین امام امت آمد ، وز همه امت گزین

آن قوام علم و حکمت چون مبارک پی قوام

وین معین دین و دنیا ، وز منازل بی معین

از متابع گشتن او حور یابی یا بهشت

وز مخالف گشتن او ویل یابی با انین

ای به دست دیو ملعون سال و مه مانده اسیر

تکیه کرده بر گمان ، برگشته از عین الیقین

گر نجات خویش خواهی ، در سفینه نوح شو

چند باشی چون رهی تو

بینوای دل رهین

دامن اولاد حیدر گیر و از طوفان مترس

گرد کشتی گیر و بنشان این فزع اندر پسین

گر نیاسایی تو هرگز ، روزه نگشایی به روز ،

وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین ،

بی تولّا بر علی و آل او دوزخ تو راست

خوار و بی تسلیمی از تسنیم و از خلد برین

هر کسی کو دل به نقص مرتضی معیوب کرد

نیست آن کس بر دل پیغمبر مکّی مکین

ای به کرسی بر ، نشسته آیت الکرسی به دست

نیش زنبوران نگه کن پیش خان انگبین

گر به تخت و گاه و کرسی غرّه خواهی گشت ، خیز

سجده کن کرسیگران را در نگارستان چین

سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت

سیر شد منبر ز نام و خوی تگسین و تگین

منبری کآلوده گشت از پای مروان و یزید

حق صادق کی شناسد وانِ زین العابدین ؟

مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا

یا چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین ؟

کان همه مقتول و مسموم اند و مجروح از جهان

وین همه میمون و منصورند امیرالفاسقین

ای کسایی ، هیچ مندیش از نواصب وز عدو

تا چنین گویی مناقب دل چرا داری حزین ؟

نوروز

نوروز و جهان چون بت نو آیین

از لاله ، همه کوه بسته آذین

غزل

ای ز عکس رخ تو ، آینه ماه

شاه حُسنی و ، عاشقانْت سپاه

هر کجا بنگری ، دمد نرگس

هر کجا بگذری ، برآید ماه

روی و موی تو نامه خوبی است

چه بود نامه ، جز سپید و سیاه

به لب و چشم ، راحتی و بلا

به رخ و زلف ، توبه ای و گناه

دست ظالم ، ز سیم کوته به

ای به رخ سیم ، زلف کن کوتاه !

دستش از پرده برون آمد ...

دستش

از پرده برون آمد چون عاج سپید

گفتی از میغ همی تیغ زند زهره و ماه

پشت دستش به مثل چون شکم قاقم نرم

چون دم قاقم کرده سرانگشت سیاه

مخلوق پرستی و توبه از می

ای آنکه تو را پیشه پرستیدن مخلوق

چون خویشتنی را چه بری پیش پرسته ؟

گویی که به پیرانه سر از می بکشم دست

آن باید کز مرگ نشان یابی و دسته

قطرهٔ باران

بر پیلگوش قطرهٔ باران نگاه کن

چون اشک چشم عاشق گریان همی شده

گویی که پرّ باز سپید است برگ او

منقار باز ، لؤلؤ ناسفته بر چده

عبرت

ای برکشیده منظره و کاخ تا سهیل

برده به برج گاو سر برج و کنگره

از پنجره تمام نگاه کن به بوستان

کان خانهٔ مقام تو را نیست پنجره

باز شکار جوی هزیمت شد از شکار

از کبر ننگرد به سوی کپک و کودره

برگشت چرخ ...

برگشت چرخ با من بیچاره

و آهنگ جنگ دارد و پتیاره

یک داوری به سرنبرد هرگز

تا جان به نزد او نبری پاره

گهواره بود خانهٔ من ز اوّل

و آخر لحد کنندم گهواره

جامه و کفن

ای عمر خویش کرده به بیهودگی یله

خشنود بندگان و خداوند با گله

ای خویشتن به جامهٔ نیکو فریفته

وندر زیان همیشه تو را بانگ و مشغله

زان جامه یاد کن که بپوشی به روز مرگ

کاو را نه بادبان و نه گوی و اَنگُله

آسیای زمانه

آس شدم زیر آسیای زمانه

نیسته خواهم شدن همی به کرانه

زاد همی ساز و شغل خویش همی بر

چند بری شغل نای و چنگ و چغانه

حکمت

چرا این مردم دانا و زیرکسار و فرزانه

زیانشان مور را باشد دو درشان هست یک خانه

اگر ابروش چین آرد ، سزد گر روی من بیند

که رخسارم پر از چین است چون رخسار پهنانه

چو پیمانه تن مردم همیشه عمر پیماید

بباید زیر ننمودن همان

یک روز پیمانه

کنون جویی همی حیلت که گشتی سست و بی طاقت

تو را دیدم به برنایی ، فسار آهخته و لانه

اجل چون دام کرده گیر پوشیده به خاک اندر

صیاد از دور ، نک دانه برهنه کرده لوسانه

طبایع گر ستونِ تن ستون را هم بپوسد بن

نگردد هرگز آن فانی ، کش از طاعت زنی فانه

نباشد میل فرزانه به فرزند و زن هرگز

ببرّد نسل این هر دو نبرّد نسل فرزانه

عزت نفس

به خدایی که آفرین کرده ست

زیرکان را به خویشتن داری

که نیرزد به نزد همت من

ملک هر دو جهان به یک خواری

ای طبع سازوار ...

ای طبع سازوار ، چه کردم تو را ، چه بود

با من همی نسازی و دایم همی ژکی

وایدون فرو کشی به خوشی این می حرام

گویی که شیر مام ز مادر همی مکی

وصف شراب

از او بوی دزدیده کافور و عنبر

وز او گونه برده عقیق یمانی

بماند گل سرخ همواره تازه

اگر قطره ای زو به گل بر چکانی

عقیقی شرابی که در آبگینه

درخشان شود چون سهیل یمانی

شود گونهٔ جام باده ز عکسش

ملوّن چو از نور او لعل کانی

به ظلمت سکندر گر او را بدیدی

نکردی طلب چشمهٔ زندگانی

می و ماه و مریخ

به جام اندر تو پنداری روان است

و لیکن گر روان دانی روانی

به ماهی ماند ، آبستن به مریخ

بزاید ، چون فراز لب رسانی

بخشندگی ممدوح

کفت گویی که کان گوهرستی

کزو دایم کنی گوهر فشانی

چو جانت از جود و رادی کرد یزدان

تو بیجان زنده بودن کی توانی ؟

تف و تاب

از بهر که بایدت بدین سان شبگیر

وز بهر چه بایدت بدینسان تف و تاب ؟

ابیات پراکنده از فرهنگهای لغت

شمارهٔ ۱

بگشای راز عشق و نهفته مدار عشق

از می چه فایده ست به زیر نهنبن

شمارهٔ ۲

آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود

میخ

آن خیمه ستاک سمن و نسرینا

شماره ۳

جهان جای به تلخی است ، تهی بهر و پر دخت

جز این بود مرا طمع و جز این بودم الچخت

جز این داشتم اومید و جز این داشتم الچخت

ندانستم از او دور گواژه زندم بخت

شماره ۴

مردم چو با ستور موافق بود به فعل

چون بنگری به چشم خرد سخت بینواست

شماره ۵

چون که یکی تاج و بَساک ملوک

باز یکی کوفتهٔ آسیاست

شماره ۶

رودکی ، استاد شاعران جهان بود

صدیک از وی تویی کسایی ؟ پَرگست !

خاک کف پای رودکی ، نسزی تو

هم بشوی کو بشد چه خایی برغست ؟

کوفته را کوفتند و سوخته را سوخت

وین تن پیخسته را به قهر بپیخست

شماره ۷

یکی جامه وین بادروزه ز قوت

دگر اینهمه بیشی و برسری است

با دل پاک مرا جامهٔ ناپاک رواست

بد مر آن را که دل و دیده پلیدست و پلشت

شمارهٔ ۸

باد و گردم نکرد زشتی هیچ

با دل من چرا شد ایدون زشت

زانکه خویی پلید کرد مرا

هر که را خو پلید ، هست پلشت

شمارهٔ ۹

از راستی تو خشم وری دانم

بر بام چشم سخت بود آژَخ

شمارهٔ ۱۰

خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد

که گاه مردم ازو شادمان و گه ناشاد

مباش غمگین یک لفظ یاد گیر لطیف

شگفت و کوته ، لیکن قوی و با بنیاد

شمارهٔ ۱۱

مرا گفت بگیر این و بزی خرم و دلشاد

و گر تنت خراب است بدین آب کن آباد

شمارهٔ ۱۲

افراز خانه ام ز پی بام و پوشش

هر چم به خانه اندر ، سر شاخ و تیر بود

شماره ۱۳

لاله به غَنجار ، سرخ کرده همه روی

از حسد خوید بر کشید سر از خوید

شماره ۱۴

چندین حریر حُلّه که گسترد بر درخت

مانا که بر زدند به قُرقوب و شوشتر

شمارهٔ ۱۵

هزار آوا همی بر گل سراید

بسان عاشقان بر روی دلدار

شمارهٔ ۱۶

ز هول تاختن و کینه آختنش مرا

همی گداخته همچون کُناغ تاخته گیر

شمارهٔ ۱۷

بر آمد ابر پیریت از بن گوش

مکن پرواز گرد رود و بِگماز

شمارهٔ ۱۸

سزد که دو رخ کاریز آب دیده کنی

که ریز ریز بخواهدت ریختن کاریز

شمارهٔ ۱۹

آنچه به پیمانه تو را داده اند

با تو نه پیمانه بماند و قفیز

شمارهٔ ۲۰

کافور تو با لوس بود مشک تو با ناک

با لوس تو کافور کنی دایم مغشوش

شمارهٔ ۲۱

آن جهان را بدین جهان مفروش

گر سخندانی این سخن بنیوش

پیری آغوش بازکرده فراخ

تو همی گوش با شکافه غوش

شماره ۲۲

ای دریغا که مورد زار مرا

ناگهان باز خورد برفِ وغیش

شماره ۲۳

دل شاد دار و پند کسایی نگاه دار

یک چشمزد جدا مشو از رطل و از تفاغ

شماره ۲۴

ای زدوده سایه تو ز آینه فرهنگ زنگ

بر خرد سرهنگ و فخر عالم از فرهنگ و هنگ

شماره ۲۵

زواله اش چو شدی از کمان گروهه برون

ز حلق مرغ به ساعت فروچکیدی گِل

شماره ۲۶

دل نرم کن به آتش و از بابزن مترس

کز تخم مردمانْت برون است پرو بال

شماره ۲۷

نادیده هیچ مشک و همه ساله مشکبوی

ناکرده هیچ لعل و همه ساله لعل فام

شماره ۲۸

چگونه سازم با او چگونه حرب کنم

ضعیف کالبدم من نه کوهم و نه گوم

وفاش عاریتی ، عیب و عار او فانی

به عیب عاریتی چیز بر ، چرا فَنوم

شماره ۲۹

تنی درست و هم قوت بادروزه فرد

که به ز منت و بیغار کوثر و تسنیم

شماره ۳۰

تیز بودیم و کند گونه شدیم

راست بودیم و باشگونه شدیم

سرو بودیم چندگاه بلند

گوژ گشتیم و چون درونه شدیم

شماره ۳۱

نسوز نامرده ، ای شگفتی کار

راست با مردگان بگونه شدیم

خوب گر سوی ما نگه

نکند

گو مکن ، شو که ما نمونه شدیم

شماره ۳۲

عمر چگونه جهد از دست خلق

باد چگونه جهد از بادخَن

سروبنان کنده و گلشن خراب

لاله ستان خشک و شکسته چمن

بسته کف دست و کف پای شوغ

پشت فرو خفته چو پشت شمن

بار ولایت بنه از گاو خویش

بیش بدین شغل میاز و مدن

شماره ۳۳

هول تاختن و کینه آختنْش مرا

همی گداخته همچون کناغ و تافته تن

شماره ۳۴

کسی که سامهٔ جبار آسمان شکند

چگونه باشد در روز محشرش سامان

شماره ۳۵

چنان مگوی ، ولیکن چنان نمای به خلق

که مای از تو بترسد به سند و هند و یمان

شماره ۳۶

این گنبد گردان که برآورد بدینسان

...

ای منظره و کاخ برآورده به خورشید

تا گنبد گردان بکشیده سر ایوان

شماره ۳۷

آسمان آسیای گردان است

آسمان آس مان کند هزمان

شماره ۳۸

خراس و آخر و خُنبه ببردند

نبود از چنگشان بس چیز پنهان

شماره ۳۹

می تند گرد سرای و در تو غُنده کنون

باز فرداش ببین بر تن تو تارتنان

شماره ۴۰

کوهسار خشینه را به بهار

که فرستد لباس حورالعین

شماره ۴۱

آراسته کردند به پروین دو شب من

کاندر شب تاریک نکو تابد پروین

شماره ۴۲

سزد که بگسلم از یار سیم دندان طمع

سزد که او نکند طمعِ پیردندان کَرو

سزد که پروین بارد دو چشم من شب و روز

کنون کزین دو شب من شعاع برزد پَرو

غریب نایدَش از من غریو گر شب و روز

به ناله رعدِ غریوانم و به صورت غَرو

شماره ۴۳

نان سیاه و خوردی بی چَربو

و آنگاه مَه به مَه بود این هر دو

شماره ۴۴

بیمارم از نهیب عقب رنجه

دردِ دلم گرفته و تبْ باده

بهتر شوم چو پیر به نام من

تعویذکی نویسد آزاده

شماره ۴۵

فروز باسلیق مرا ترسا

بگشود بامداد به نِشکَرده

شماره ۴۶

که نعمهای او چو چرخ روان

همه خواب است

و باد و بادفَره

شمارهٔ ۴۷

درهٔ من شده ست از نعمت

چون زنخدان خصم پر غَدره

شمارهٔ ۴۸

دو گوش سخت کن و بیهده سخن مشنو

مباش رنجه که ایشان بسند گوش سرای

به خارپشت نگه کن که از درشتی موی

به پوست او نکند طمع پوستین پیرای

شمارهٔ ۴۹

دلی را کز هوا جستن چو مرغ اندر هوا یابی

به حاصل مرغ وار او را بر آتش گَردنا یابی

شمارهٔ ۵۰

ما را بدان لب تو نیاز است در جهان

طعنه مزن که با دو لب من چرا چَخی

شمارهٔ ۵۱

خواجه ، تُتماج باید و سر بریان

سود ندارد مرا سَفَرجَل و چُکری

شمارهٔ ۵۲

از گواز و تَش و انگشته و بهمان و فلان

تا تبرزین و دبوسی و رکاب و کمری

شماره ۵۳

هر چه کردی نیک و بد فردا به پیشت آورند

بی شک ای مسکین اگر در دل نداری آوَری

شماره ۵۴

نکنی طاعت و آنگه که کنی سست و ضعیف

راست گویی که مگر سُخره و شاکار کنی

شماره ۵۵

آنکه نداند همی سرود ز یاسین

گیرَخ و گلدانش خسروانی بینی

شماره ۵۶

از عبیر و عنبر و از مشک و لاد و دار بوی

در سرا بستان خود اندر خزان می دار بوی

رباعیها

هستی

این هستی تو ، هستی هست دگر است

وین مستی تو ، مستی مست دگر است

رو ، سر به گریبان تفکر درکش

کاین دست تو ، آستین دست دگر است

تیغ خورشید

گر در عمری شبی به ما پردازد

وین جان به لب رسیده را بنوازد

لب بر لب او نهشته ، ناگه خورشید

با تیغ کشیده بر سر ما تازد

پیغام فلک

نارفته به شاهراه وصلت گامی

نایافته از حسن و جمالت کامی

ناگاه شنیدم از فلک پیغامی

کز زخم زوال نوش بادت جامی

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان –خیابان عبدالرزاق – بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای – کوچه شهید محمد حسن توکلی –پلاک ۱۲۹/۳۴– طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹